

غزنه و گسترش زبان فارسی دری در شبه‌قارهٔ هند

فاطمه صادقی نقدعلی علیا

دانشگاه پیام نور

نصراله امامی

دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

اگرچه ورود زبان فارسی به سرزمین هند، پیشینه‌ای دیرین دارد؛ اما ورود رسمی زبان و ادب فارسی دری به آن سرزمین را باید نیمهٔ قرن چهارم هجری، همزمان با حملات سبکتکین غزنوی و از شهر غزنه دانست که گسترش آن نیز از روزگار سلطان محمود غزنوی در فاصلهٔ سال‌های 349 تا 417 هجری آغاز شده و به جریانی مستمر تبدیل می‌شود. غزنویان اگرچه ترک‌تبار و ترک‌زبان بودند؛ اما زبان رسمی و فرهنگی ایشان فارسی بود. مشعل زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره که به وسیلهٔ غزنویان و از درگاه غزنه روشن شده بود، از اواسط قرن ششم به دست سلاطین غور افتاد؛ غوریان نیز آن را تا دهلی (مرکز هند شمالی) برده و در سال 602 هجری به سلاطین دهلی سپردند. حکومت‌های مسلمانی که تحت عنوان سلاطین دهلی، در شبه‌قاره به سلطنت نشستند، در حمایت از زبان فارسی، راه غزنویان را ادامه دادند. در حقیقت، آداب ملک‌داری و قواعد و آیین‌های دیوانی و درباری، در طول هشت قرن حکومت اسلامی در هند، همان میراثی بود که از سامانیان به غزنویان و از غزنویان به سلاطین دوره‌های بعد رسید، تا آنجا که حاکمان مسلمان شبه‌قاره، در قرن‌های متعدد؛ از عصر غزنویان و غوریان به بعد، همواره منشیان و مترسلان و ادیبان فارسی‌زبانی را در دستگاه خود داشتند که هریک به نوعی در گسترش زبان فارسی کوشا بودند و بی‌گمان دروازهٔ ورود همگی آنان شهر غزنه بود. مقاله حاضر فرایند این حرکت اثرگذار فرهنگی را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.

کلید واژه‌ها: غزنویان، زبان فارسی دری، شبه‌قارهٔ هند.

مقدمه

شاهنشاهی ساسانی در سال 30 هجری/651 میلادی، در ایران منقرض و حکومت مسلمان‌ها جانشین آن شد. تا پیش از سلطهٔ اعراب، دین زرتشتی، دین رسمی کشور ایران و سرپرستی از آن برعهدهٔ شاهان بود، پس از انقراض سلطنت، پیروان مذهب زرتشت خود را نایمن پنداشتند و نگران حفظ و بقای مراسم دینی خود شدند، بنابراین دسته‌جمعی از ایران به هندوستان هجرت کردند و در گجرات اقامت گزیدند.

زبان این مهاجران، پهلوی یعنی فارسی میانه بود پس می‌توان چنین نتیجه گرفت که زرتشتیان نخستین مردمی بودند، که فارسی را به هند وارد کردند (ظهوالدین احمد، ص 9)؛ اما همچنان که گفتیم زبان فارسی که اول‌بار به همراهی زرتشتیان به هند وارد شد، زبان فارسی میانه بود؛ درحالی‌که مورد بحث در اینجا زبان فارسی دری است.

بسیاری از مورخان و تذکره‌نویسان معتقدند زبان فارسی از دورهٔ غزنویان در شبه‌قارهٔ هند و پاکستان نفوذ یافت؛ اما وقتی پژوهشگر، با شاعرانی نظیر ابوالفرج رونی (متوفی 492_508 ق.) و مسعود سعد سلمان (متوفی 515 ق.) که اولین شعرای فارسی زبان شبه‌قارهٔ محسوب می‌شوند، روبرو می‌شود، می‌بیند که زبان شعری آنان کامل است و اتفاقاً در این زبان تسلط و مهارت شگفتی نیز دارند؛ این مسئله خود باعث این احتمال می‌شود که رابطهٔ زبان فارسی با شبه‌قارهٔ هند پیش از عهد غزنویان آغاز گردیده بوده اما رسمی نبوده‌است. (صدیقی، ص 32)

پس از ورود اسلام، فاتحان عرب، ایران را در سال بیست و یکم هجری گشودند؛ در سال بیست و سوم هجری ناحیهٔ مکران که به مرزهای هند متصل بود به دست آنان افتاد و از این منطقه بود که آیین اسلام به هند نفوذ کرد. در زمان خلفای راشدین نمایندگان به هند و سند روانه شدند تا آنکه در سال نود و دوم هجری سپاه اسلام به فرماندهی محمد بن قاسم ثقفی به هند حمله کرد؛ ناحیهٔ سند را به تصرف درآورد و حکومت اسلام را در قسمتی از هند برقرار کرد.

غزنه و گسترش زبان فارسی دری در شبه‌قارهٔ هند 357

توفیق سبحانی معتقد است که همراه سپاه اسلام؛ زبان، ادب و اندیشهٔ ایرانی هم به هند راه یافت، زیرا بیشتر سپاهیان محمد بن قاسم، ایرانی بودند؛ محمد بن قاسم خود شش‌ماه در شیراز ماند و شصت‌هزار ایرانی را در میان سپاهیان خود جای داد (سبحانی، ص 3). افزون بر این، از آنجا که خطّ عبور فاتحان ترک و تاتار و غازیان عرب به سوی سرزمین هند، از کشور ایران بود، آنان ناگزیر قبل از ورود به هند از سرچشمهٔ تمدّن فارسی و ایرانی سیراب شده بودند، در نتیجه اسلام در هند به کلی رنگ ایرانی به خود گرفت. فاتحان عرب نیز که خود تحت نفوذ فرهنگ و آداب باستانی ایران قرار گرفته بودند در هندوستان جز اینکه حامل همان تمدّن و ناقل همان فرهنگ شوند چارهٔ دیگر نداشتند، به طوری که طرز تفکر و اندیشهٔ ایرانی در زمینهٔ فلسفه، تصوّف، زبان، ادبیات و تشکیلات اجتماعی، جامهٔ نوینی بر پیکر هند مسلمان پوشانید. (حکمت، ص 60)

پس از آنکه محمد بن قاسم هند و نواحی اطراف آن را گشود، حاکمانی از سوی خلفای بنی‌امیه و بنی‌عبّاس تعیین و به این نواحی فرستاده شدند؛ در ادامهٔ همین روند خلیفه معتمد عبّاسی (256 - 279 ق.)، یعقوب لیث صفّاری، که ایرانی بود، را به عنوان حاکم سند تعیین کرد (ظهوالدّین احمد، ص بیست). حضور صفّاریان در سند به هندوها فرصت داد تا برای اولین بار با نژاد فارسی‌زبان اختلاطی داشته باشند. مطابق شواهدی که در دست است بنا بر گفتهٔ ابن‌حوقل و اصطخری در زمان صفّاریان (254 - 290 ق.) زبان محاورهٔ مردم این ناحیه فارسی بوده‌است (سید عبدالله، ص 22؛ سبحانی، ص 3). در نتیجهٔ همین اختلاط، تقریباً در سال 329 هجری در سند بانوی شاعری به دنیا آمد که رابعه بنت کعب القصداری نام داشت که این حقیقت را به اثبات می‌رساند که در آن زمان در سند و بلوچستان، فارسی به نحو احسن رواج داشته‌است؛ هرچند شواهد مطمئنی در دست نیست اما قیاس غالب آن است که هندوها به طور حتم تحت تأثیر این رواج عمومی قرار داشته‌اند. (سید عبدالله، ص 22؛ شیمل، ص 14)

ورود رسمی زبان و ادب فارسی دری به شبه‌قاره هند

ورود رسمی زبان و ادب فارسی دری به سرزمین هند را باید نیمه قرن چهارم هجری و همزمان با حملات سبکتکین غزنوی در سال 349 هجری دانست و در ادامه محمود غزنوی در فاصله سال‌های 349 تا 417 هجری آن را گسترش می‌دهد. (مصطفوی، ص 9) سلطان محمود غزنوی با همه نقایص، آزمندی‌ها و جاه‌طلبی‌ها، واجد پاره‌ای سجایای اخلاقی نیز بوده‌است؛ او توجه بسیار زیادی به فرهنگ، تاریخ و ادبیات زبان فارسی داشت؛ تا آنجا که سعید نفیسی در باب توجه وافر او به زبان و ادب فارسی می‌نویسد: «محمود غازی از تمام پادشاهان ایران در پرورش شعرا و ادبای زبان فارسی بیشتر کوشیده‌است و به همین جهت در دربار جانشینان او چون دربار سامانیان، خدمت به زبان پارسی بزرگ‌ترین سیاست و به منزله اساس آیین سلطنت بود و تا زمان خسرو ملک دربار غزنویان هرگز از شاعران بزرگ خالی نشد» (نفیسی، ص 568). در حقیقت، سلطان محمود سنت پیروی از سامانیان در توجه به شعر و ادب فارسی را در میان جانشینانش باب ساخت. او به اقتضای نصر بن احمد سامانی، در طول سلطنت خویش به زبان و ادبیات فارسی و حتی تاریخ و فرهنگ ایران باستان علاقه نشان می‌داد. دربارش مجمع علما، ادبا، شعرا، صنعتگران و هنرمندان بود تا آنجا که هر جا حکیم و عالم و ادیبی فرزانه سراغ داشت، به غزنه فرا می‌خواند؛ فراخواندن ابوعلی سینا و ابوریحان بیرونی از این دسته دعوت‌هاست (جلالی نائینی، ص 16) و حضور ابوریحان در دربار و تألیف کتاب ارزشمند *ملاهند*، شاهدی ارزشمند بر این مدعاست.

در ادامه همین روند؛ یعنی حمایت از ادب فارسی در عصر محمود غزنوی (398 - 421 ق. / 998 - 1030 م.)، *شاهنامه* عظیم فردوسی به ظهور می‌رسد و دیگر شاعران از جمله؛ منوچهری، عسجدی و عنصری نیز، سبک رودکی را در غزل بسط می‌دهند و سنت مکتب شعری خراسان (سبک خراسانی) را به سرزمین هند می‌کشاند. پس از محمود و در زمان جانشینان او، لاهور، مرکز حکومت جدید غزنوی، غزنه را سرمشق قرار می‌دهد و دو تن از کارگزاران دیوانی برجسته عصر غزنویان؛ یعنی نظام‌الدین ابونصر و

غزنه و گسترش زبان فارسی دری در شبه‌قاره هند 359

ضریر شیبانی که در لاهور مقیم می‌شوند، شاعران را مورد حمایت قرار می‌دهند؛ تا آنجا که در نتیجه حمایت‌های بی‌دریغ آنان، سنت شعری فارسی در لاهور شکل می‌گیرد و نخستین شاعر فارسی زبان لاهور، ابو عبدالله روزبه بن عبدالله النکتی (نکته‌تی) در ستایش مسعود غزنوی (421 - 432 ق. / 1030 - 1040 م.) مدایحی می‌سراید. مقارن همین ایام علی هجویری کشف‌المحجوب را به فارسی می‌نویسد که در بخش ادب صوفیانه، قدیمی‌ترین تألیف در هندوستان به شمار می‌آید.

در زمان ابراهیم بن مسعود (450-492 ق. / 1059 - 1099 م.)، ابوالفرج رونی (متوفی 484 ق. / 1091 م.)، از اهالی لاهور، به عنوان نخستین شاعر بزرگ شبه‌قاره که کتابش در دست است، به ظهور می‌رسد. برجسته‌تر از او، معاصر جوان و رقیبش مسعود سعد سلمان (438-515 ق. / 1046 - 1121 م.) است که او نیز به همین دوره تعلق دارد و این دو در کنار یکدیگر، دو چهره برجسته لاهور عصر غزنویان به شمار می‌آیند. (عزیز احمد، ص 101-102؛ نفیسی، ص 569-570)

پس از غزنه، در اوایل قرن ششم، لاهور نیز مرکز بسط زبان و ادبیات فارسی شناخته می‌شود و در این هنگام است که هندیان کم‌کم فارسی را فراگرفته در دربارهای غزنویان به کار گرفته می‌شوند (سیدعبدالله، ص 23 - 24) و فارسی آن‌چنان در همه ابعاد رسوخ کرده که وقتی در حدود سال‌های 538 - 540 هجری خواجه نصرالله منشی در دربار بهرامشاه غزنوی، کلیله و دمنه را از ترجمه عربی به فارسی بر می‌گرداند؛ می‌نویسد: «چون رغبت مردمان از مطالعت کتب تازی قاصر گشته است» (نصرالله منشی، ص 25) به خاطرش گذشته که آن را به فارسی ترجمه کند تا قابل درک و فهم و استفاده برای همگان باشد.

روند توجه به شعر و ادب پارسی در حکومت غزنویان تا پایان حکومت آخرین پادشاه این سلسله؛ یعنی خسرو ملک (566 - 582 ق. / 1160 - 1186 م.) همچنان ادامه می‌یابد؛ شاعران دربار وی عبارت بودند از: یوسف بن نصر الکاتب و شهاب‌الدین محمد بن رشید (متوفی 598 ق. / 1201 م.) که اشعارشان به سبب تشبیهات خیال‌انگیز و آراستگی به

صنایع بدیعی ممتاز است. (عزیزاحمد، ص 102)

مشعل زبان و ادب فارسی که محمود غزنوی و اخلافش در شبه‌قارهٔ افروختند از اواسط قرن ششم به دست سلاطین غور افتاد؛ غوریان نیز آن را تا دهلی (مرکز هند شمالی) بردند و در سال 602 هجری به سلاطین دهلی سپردند. دربار سلاطین غور یا ملوک‌الجبال در هندوستان شعرای بزرگی پرورانده‌است؛ از میان پادشاهان این سلسله، سلطان علاء‌الدین حسن ملقب به جهانسوز و معروف به ملک‌الجبال که در 545 هجری جلوس کرد و در 547 هجری گرفتار سلطان سنجر سلجوقی شد، شعر فارسی را خوب می‌گفت و به تشویق شعرا راغب بود. (نفیسی، ص 570؛ اصغر، ص 6)

شعرای معروف دربار سلاطین غور یکی امام شمس‌الدین محمد بن نصیر سگزی معروف به ابن‌نصیر بود که در مصاحبت ملک تاج‌الدین یلدوز از موالیان سلطان معزالدین محمد بن سام غوری، روزگار می‌گذراند؛ دیگری فخرالدین مبارکشاه مرورودی بود که در خدمت ملک سیف‌الدین ملک‌الجبال بود و در عین اینکه شاعری توانا بود، دبیری زبردست نیز به شمار می‌آمد؛ او نخستین کسی بود که تاریخ هندوستان را به زبان فارسی نوشت و کتابش در واقع نخستین نثر فارسی در هندوستان به شمار می‌آید. (نفیسی، ص 570)

فرهنگ، زبان و ادب پارسی در دربارهای سلاطین دهلی

پس از غوریان و در قرن هفتم هجری، یکی از غلامان منتسب به این سلسله، در دهلی اعلام استقلال کرد و سلسلهٔ ممالیک یا غلامان را تأسیس می‌نمود؛ هرچند از آغاز حکومت غزنوی تا پایان حاکمیت غوریان، حدود یک قرن و نیم زبان فارسی در شبه‌قارهٔ ریشه دوانیده بود اما حضور سلسلهٔ ممالیک در شمال هند به مرکزیت دهلی و زبان دیوانی فارسی، شروع حضور زبان فارسی در قلب تپندهٔ شبه‌قارهٔ به‌شمار می‌رود.

بنیانگذار این سلسله، قطب‌الدین ایبک بود که صاحب تاریخ فرشته او را برای بخشش‌های فراوان لک‌بخش خوانده، می‌نویسد: «در سخاوت و جوانمردی و شجاعت در

غزنه و گسترش زبان فارسی دری در شبه‌قاره هند 361

هندوستان ضرب‌المثل است، لک‌ها انعام فرمودی و مستحق را زیاده از آنچه در حوصله گنجید عطا نمودی بدین سبب ملقب به لک‌بخش گردید» (هندوشاه، ج 1، ص 225). بهاء‌الدین اوشی از شاعران معروف دوران ایبک است که از او در *لباب‌الباب* یاد شده است همچنین حسن نظامی نیشابوری، مورخ معروف، نویسنده *تاریخ تاج‌المآثر* از علمای دربار او به شمار است. (علیم اشرف‌خان، ص 42)

از میان سلاطین این سلسله باید به سلطان شمس‌الدین التتمش اشاره کرد؛ این پادشاه به صوفیان و عارفان علاقه خاصی داشت. بیشتر شاعرانی که به دربار او نسبت داده شده‌اند از ماوراءالنهر به هند آمده بودند؛ خواجه ابونصر متخلص به **ناصری**، یکی از آنها است که صاحب *منتخب‌التواریخ* در باب او می‌نویسد: «ناصری نام شاعری از ولایت به دهلی در ملازمت حضرت خواجه قطب‌الدین اوشی، قدس الله سره، رسید. گفت که قصیده‌ای در مدح سلطان شمس‌الدین گفته‌ام، فاتحه بخوانید تا صله معتدّ به برسد.» (بدایونی، ج 1، ص 44)

پس از شمس‌الدین التتمش، باید از جانشینش سلطان رکن‌الدین فیروزشاه یاد کرد که بنابر گفته *تاریخ فرشته*، شاعران قصاید غرّاً در مدح و تهنیت او می‌گفتند و به صلات و انعام نوازش می‌یافتند، همچنان که ملک تاج‌الدین ریزه دبیر، قصیده‌ای طویل در مدح او گفته و انعام پادشاهانه یافته‌است:

مبارک باد ملک جاودانی ملک را خاصه در عهد جوانی

یمین‌الدوله رکن‌الدین که آمد درش از یمن چو رکن یمانی

(هندوشاه، ج 1، ص 240)

شاعر دیگری که در عهد این پادشاه در هند به ظهور رسیده، معاصر جوان‌تر ملک تاج‌الدین ریزه، شهاب‌الدین مهمره است. لازم به ذکر است از اشعار این هر دو شاعر چیز زیادی به دست ما نرسیده‌است. (عزیز احمد، ص 103)

پس از این پادشاه باید از سلطان ناصرالدین محمود بن سلطان شمس‌الدین التتمش (644-664ق. / 1246-1265م.) نام برد؛ این پادشاه درویش‌نژاد بود؛ با مشایخ عهد خویش

روابط صمیمانه برقرار کرده بود و به اهل هنر نیز توجه ویژه داشت. قاضی منهاج سراج، *طبقات ناصری* را به نام او نوشته‌است. (هندوشاه، ج 2، ص 252)

و اما یکی از بزرگ‌ترین و مؤثرترین پادشاهان این سلسله، سلطان غیاث‌الدین بلبن (664-686 ق./ 1266-1287 م.) است که فرشته او را ملکی فرخنده آثار و پادشاهی معدلت‌شعار که به محامد خصایل و محاسن شمایل متحلی است، می‌داند (هندوشاه، ج 1، ص 264). گویا در زمان این پادشاه، جشن نوروز که یکی از مهم‌ترین آیین‌های فرهنگ ایرانی است، در شبه‌قاره و در دستگاه حکومت او برپا می‌شده‌است. (هندوشاه، ج 1، ص 277-278 و نوروزی، ص 120)

در این مجال لازم است به محمد سلطان، پسر سلطان غیاث‌الدین بلبن نیز اشاره‌ای کنیم چراکه او توجه وافری به هنر به ویژه شعر و شاعری فارسی داشته‌است و شاعران بزرگی همچون امیر خسرو و حسن دهلوی، به مدت پنج‌سال از ملازمان درگاه او در ملتان بوده‌اند (بدایونی، ج 1، ص 90؛ ظهورالدین احمد، ص بیست‌وسه). صاحب تاریخ فرشته نیز در تأیید همین مطلب و در توصیف او چنین می‌آورد: «به مکارم اخلاق و محاسن الطاف اّتصاف تمام داشت و آن مقدار صفات خوب که در پادشاهان باید و شاید، حق سبحانه و تعالی، او را کرامت فرموده بود و در فضیلت و دانش و هنر قرین و عدیل نداشت و همیشه مجلس همایون آثارش ... و شاعران بلاغت‌آیین آراسته ... امیر خسرو و خواجه حسن پنج‌سال در ملتان ملازم او بودند و در سلک ندیمان او انتظام داشتند و عزّت ایشان بیش از ندما داشتی و به نظم و نثر ایشان خوش کردی.» (هندوشاه، ج 1، ص 278-279)

گویا در محفل او *شاهنامه*، *دیوان خاقانی*، انوری، *خمسه نظامی* و اشعار امیر خسرو را می‌خوانده‌اند و ارباب فهم و دانش به شعر فہمی او اذعان داشته‌اند. (هندوشاه، ج 1، ص 279؛ رای بهانداری، ص 203)

به اذعان کتب معتبر تاریخی، این پادشاه، دو مرتبه از ملتان، به ضمیمه تحف و هدایا و زر فراوان، برای شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی، دعوت‌نامه به شیراز فرستاد اما هربار شیخ اجل، پیری و ناتوانی را بهانه کرد. عذر خواست و تنها *دیوان اشعارش اعم* از

غزنه و گسترش زبان فارسی دری در شبه‌قاره هند 363

غزلیات و غیره به همراه توصیه‌نامه‌ای برای امیر خسرو، به درگاه محمدسلطان فرستاد. (بدایونی، ج 1، ص 90؛ هندوشاه، ج 1، ص 280؛ رای بهانداری، ص 203)

در قرن هفت هجری، در دو ثلث از هندوستان، زبان فارسی رواج می‌یابد و از همین قرن به بعد است که تعداد شاعران، عارفان و نویسندگان فارسی‌زبان در هندوستان رو به فزونی می‌نهد؛ سعید نفیسی دلیل عمده رواج زبان فارسی در هند این دوره را حمله قشون چنگیز به ایران در فاصله سال‌های 616 - 632 ق. می‌داند و می‌نویسد: «در نتیجه همین حملات، دانشمندان بزرگی که در ایران در امان نبودند به هند پناه بردند و حضور آنان در هند باعث شد که در رواج زبان فارسی در هند نسبت به قرن ششم ترقی قابل‌ملاحظه‌ای دیده شود.» (نفیسی، ص 572-574)

خلاصه سخن آنکه قرن هفتم هجری، در واقع دوره رشد و کمال زبان شیرین فارسی در هندوستان شمالی و غربی است و ستاره ادب فارسی در این قرن، در هند تا آن درجه اوج می‌گیرد که شاعری استاد و فحل چون امیر خسرو دهلوی (651 - 726 ق.) که نفیسی او را پیشوای پارسی‌زبانان هند و پیامبر زبان فارسی در هند لقب می‌دهد، در آن دیار به ظهور می‌رسد. نفیسی همچنین در باب تأثیر شعر فارسی قرن هفتم ایران بر شعر فارسی هند در همین قرن، معتقد است اگر سعدی در همین قرن در ایران به ظهور نمی‌رسید، امیر خسرو نیز در هند به وجود نمی‌آمد. (نفیسی، ص 574)

اما پس از سلاطین ممالیک در اواخر قرن هفت و اوایل قرن هشتم هجری، سلاطین خلجی (689 - 720 ق.) در دهلی به سلطنت می‌نشینند. از میان پادشاهان این سلسله، در باب توجه به فرهنگ و ادب فارسی، می‌توان از علاءالدین محمد خلجی یاد کرد؛ دربار این سلطان فرهنگ‌دوست به وجود شاعران بزرگی زینت یافته بوده است؛ از آن جمله‌اند: امیر خسرو دهلوی که به اذعان تاریخ فرشته سلطان علاءالدین در سال، هزارتنگه به وی مواجب می‌داده است، دیگری امیر حسن سجزی است که او را سعدی هندوستان لقب داده‌اند؛ البته علاوه بر این دو شاعر ارجمند باید به شاعران دیگری همچون صدرالدین عالی، فخرالدین قواس، حمیدالدین راجه، مولانا عارف، عمید حکیم و شهاب‌الدین

صدربستی نیز اشاره نمود که از شعرای رسمی دربار سلطان علاءالدین بوده‌اند و به عنوان شاعری موجب دریافت می‌کرده‌اند (هندوشاه، ج 1، ص 412). لازم به ذکر است که در همین عهد، اولین فرهنگ فارسی به نام فرهنگ قوّاس تألیف فخرالدین قوّاس نیز فراهم می‌آید. (علیم اشرف خان، ص 48)

پس از خَلجی‌ها، تَغَلقی‌ها در فاصله سال‌های (720-817 ق.) بر سر کار می‌آیند و از همین زمان به بعد به علّت هرج و مرج سیاسی و اغتشاشات داخلی، شعر و ادب پارسی کمتر مورد توجّه واقع می‌شود (صدیقی، ص 34). سعید نفیسی در تأیید همین مطلب می‌نویسد: «قرن هشتم، همانطور که در ایران به واسطه انقلاب‌ها و جنگ‌های خانگی و آمدن و رفتن سلسله‌های مختلف برای ادبیات فارسی شوم بود و جز حافظ و سلمان ساوجی و خواجه و عبید زاکانی، اسم بزرگی در تاریخ ادبیات ایران نداریم، در هندوستان نیز دوره تنزلی نسبت به قرون قبل و بعد پیش می‌آید.» (نفیسی، ص 610)

با تمام این اوصاف از آنجا که سلسله تَغَلقی یکی از معدود سلسله‌هایی است که در هند با تمدن ایرانی تشکیل می‌شود، به رغم زد و خوردهای مداوم با دیگر سلسله‌های موجود در شبه‌قاره، و نبود مجال کافی برای توجّه به شعر و ادب و هنر، از میان پادشاهان این سلسله می‌توان به شعردوستی و ادب‌پروری سلطان محمد تغلق شاه (720-725 ق.) اشاره کرد؛ صاحب خلاصه‌التواریخ در باب شعردوستی او چنین می‌نویسد: «روزی مولانا جلال‌الدین حسام قصیده‌ای در مدح سلطان آورد چون مطلع آن را خواند چندین هزار صرّه انعام داد و فرمود زیاده از این مخوان که من از عهده صلّه آن نمی‌توانم برآمد» (رای بهانداری، ص 239)؛ به علاوه در دربار او شاعر دیگری به نام بدرچاچی حضور داشته که شاهنامه‌ای قریب به سی‌هزار بیت به نام شاه سروده بوده‌است و بدایونی آن را تاریخ منظوم می‌خواند. (بدایونی، ج 1، ص 167)

پس از محمد تغلق‌شاه، لازم است به سلطان فیروزشاه تغلق (752-790 ق.) نیز اشاره‌ای کنیم. در عهد این پادشاه در ادب فارسی دو نویسنده بسیار خوب که هر دو نیز تربیت‌شده همین پادشاهند، به ظهور می‌رسند؛ یکی ضیاءالدین برنی مؤلف تاریخ

غزنه و گسترش زبان فارسی دری در شبه‌قاره هند 365

فیروزشاهی که در 758 هجری کتاب را به پایان رسانده و دیگری شمس سراج عقیف صاحب کتاب دیگری به همین نام یعنی *تاریخ فیروزشاهی* که کتاب را در 801 هجری به اتمام رسانیده‌است. (نفیسی، ص 611)

در دوره سلطنت این پادشاه، تعدادی از کتب براهمه، به دستور او، از هندی به فارسی برگردانده می‌شود (رای بهانداری، ص 248) و به همین استناد او را پایه‌گذار نهضت ترجمه متون هندی به فارسی در هندوستان باید دانست.

پس از تغلقی‌ها و در نیمه اول قرن نهم هجری، حدفاصل سال‌های 817 - 855 ق، در دهلی سلسله سادات به تخت می‌نشینند؛ هرچند ادب فارسی در این قرن در هندوستان، نسبت به قرن هشتم اندکی رو به ترقی می‌رود؛ اما باز نسبت به قرن‌های بعدی، چندان برجستگی نمی‌یابد، دلیل عمده این امر می‌تواند حضور فرزندان تیمور در همین قرن در ایران باشد؛ اینان به تربیت و پرورش علما و ادبا و شعرا بسیار مشتاق بودند و در حقیقت قصد داشتند ایران را از این جهت به شکوه قبل از مغول برسانند، در این میان به‌ویژه دربار سلطان حسین بایقرا و توجه ویژه وزیر خردپرو او، امیرعلیشیر نوایی به شعر و ادب و فرهنگ پارسی، دیگر به ادبا و شعرای ایرانی بهانه‌ای نمی‌داد که به هندوستان روی بیاورند؛ در حالی که ادامه انقلاب‌ها و شورش‌های داخلی قرن هشتم در هندوستان هنوز گسسته نشده بود و در واقع این دوره از تاریخ هند را باید دوره ملوک‌الطوایف خواند؛ قدرمسلم است در چنین شرایطی مجالی برای ادبیات کمتر به دست می‌آید. (نفیسی، ص 611-612)

از نیمه دوم قرن نهم تا ربع اول قرن دهم هجری که سلسله لودی در دهلی حکومت را به دست می‌گیرند، این روند همچنان ادامه می‌یابد و هندوستان تحت حاکمیت چندین دولت کوچک و بزرگ مسلمان باقی می‌ماند. زبان فارسی در زمان حکومت دومین پادشاه از سلسله لودی یعنی سکندر لودی (894 - 923 ق/ 1488-1517 م.) تحرک تازه‌ای می‌یابد؛ این پادشاه با شاعران نشست و برخاست داشته و گاه‌گاهی نیز نظمی به تخلص گلرخی به روش قدیم هندوستانیان می‌گفته‌است؛ این چند بیت از

نتایج طبع اوست:

سروی که سمن پیرهن و گل بدنستش روحی است مجسم که در آن پیرهنستش
مشک ختنی چیست که صد مملکت چین در حلقه آن زلف شکن در شکنستش
گلرخ چه کند جوهر دندان تو را وصف همچون دُر سیراب سخن در دهنستش
(بدایونی، ج 1، ص 223)

توجه ویژه سلطان سکندر لودی به شعر و ادب پارسی باعث می‌شود که نه تنها مسلمانان بلکه هندوان نیز به ادب پارسی روی بیاورند تا آنجا که صاحب تاریخ فرشته می‌نویسد: «در عهد فرخنده او علم را رواج شد ... و کافران به خواندن و نوشتن و کسب کمالات کردن و شعر فارسی گفتن پرداختند» (هندوشاه، ج 1، ص 613) و در تأیید همین مطلب بدایونی در همین عصر از شاعری هندو به نام برهمن یاد می‌کند که علوم رسمی (کتب عربی و فارسی) را درس می‌گفته شعر فارسی نیز می‌سرویده است. (بدایونی، ج 1، ص 223)

اما اوج رواج زبان فارسی در شبه‌قاره را بایست در عصر گورکانیان شبه قاره و به ویژه در دوران حکومت سومین پادشاه این سلسله؛ یعنی اکبرشاه گورکانی جستجو کرد. ستاره بخت فرهنگ، زبان و ادب پارسی در عصر این بزرگ پادشاه گورکانی درخشیدن گرفت و به بالاترین حد رواج در سرزمین وسیع هندوستان رسید. در سال 932 هجری، یکی از نوادگان تیمور گورکانی، ظهیرالدین محمد بابر، از تربیت یافتگان مکتب ادبی و هنری سمرقند و هرات عهد سلطان حسین بایقرا که خود در فرهنگ و تمدن ایرانی رشد یافته و تحت تأثیر این تمدن غنی قرار گرفته بود، به هندوستان لشکر کشید و موفق شد. با شکست سلطان ابراهیم لودی، سلسله عظیم و نامدار گورکانیان، تیموریان یا مغولان هند را بنیان گذارد. (گلبدن بیگم، ص 38؛ هندوشاه، ج 2، ص 41)

بابر با وجود علاقه عجیب و وافری که به فرهنگ و هنر و ادب فارسی داشت، به علت درگیری در منازعات قدرت و کوتاهی فرصت، نتوانست چنان که باید و شاید به زبان و ادب فارسی توجه نشان دهد. او در سال 937 هجری؛ یعنی درست پنج سال پس از فتح

غزنه و گسترش زبان فارسی دری در شبه‌قاره هند 367

هند، در گذشت و فرزندش همایون جانشین او شد. (گلبدن‌بیگم، ص 52؛ هندوشاه ج 2، ص 57). ذهن و اندیشه همایون بیش از مؤسس حکومت تیموریان هند، با فرهنگ و هنر ایرانی عجین شده بود؛ این امر افزون‌بر تأثیرپذیری از بابر، معلول تربیت در دامان مادری ایرانی موسوم به ماهم‌بیگم بود. همایون تحت تأثیر علایق فکری و هنری بابر و ماهم، با ادیبان و دیوان‌سالاران ایرانی و فارسی‌زبان، حشر و نشر بسیار یافت و علاقه فراوانی به زبان و ادب فارسی و حمایت از شاعران این زبان پیدا کرد؛ تا آنجا که خود نیز در سرایش شعر فارسی تبخّر یافت (صفا، ج 5، ص 452؛ نوروزی، ص 144)؛ اما هنوز چندسالی از سلطنت وی نگذشته بود که با شورش شیرشاه سوی افغان روبرو شد و ناامید از حمایت برادران، راهی سرزمین ایران گردید و به پادشاه ایران، شاه تهماسب صفوی پناه برد. او در اثنای سرگردانی‌ها و پیش از ورود به خاک ایران، با یک بانوی ایرانی موسوم به حمیده بانو بیگم ازدواج کرد که این خود یکی از نمودهای علاقه وی به ایرانیان بود.

حضور همایون در ایران و در دربار پادشاه صفوی، افزون‌بر آشنایی با هنرمندان، شاعران و دانشمندان ایرانی، موجب تقویت علاقه روزافزون وی به مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی گردید؛ آن‌چنان‌که به اذعان بسیاری از محققان، پناهنگی او به دربار ایران و سپس بازپس‌گیری تاج و تخت از دست رفته به کمک و حمایت پادشاه صفوی، یکی از عوامل اصلی پذیرش ایرانیان مهاجر و زبان و ادب فارسی در دستگاه پادشاهان گورکانی پس از او؛ به‌ویژه اکبرشاه بوده‌است (زرّین‌کوب، ص 676؛ صفا، ج 1/5، ص 13). همایون پس از استقرار مجدد بر تخت سلطنت گورکانی در شبه‌قاره هند، بسیاری از ایرانیان هنرمند و دانش‌دوست را به گرمی پذیرفت و تمامی هم‌وغم‌خویش را در راه اعتلای هنر و فرهنگ ایرانی مصروف داشت؛ اما از بد حادثه او نیز مجال کافی جهت رواج فرهنگ و ادب فارسی نیافت؛ چرا که خیلی زود به دیار باقی شتافت و فرزندش اکبر را با توصیه به گرمی‌داشت ایرانیان، به جانشینی باقی گذارد.

با به قدرت سیدن اکبرشاه در سلسله مغولان کبیر هند، ستاره بخت تمدن، فرهنگ ایرانی و شعر و ادب فارسی در خارج از مرزهای ایران خوش درخشید و دوران اوج رواج

این زبان در شبه‌قاره هند آغاز گردید؛ آن‌چنان‌که به اذعان قریب به اتفاق مورّخان و محققان، دوره پنجاه ساله حکومت وی، عصر طلایی زبان و ادب فارسی و مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی در شبه‌قاره بوده‌است.

و اما در کنار عوامل سیاسی، عامل بسیار مهمّ دیگری که نقش بسیار مؤثّری در رواج زبان فارسی در میان توده مردم هند داشته، همانا تصوّف و متولّیان آن؛ یعنی متصوّفه است.

نقش مؤثّر تصوّف در رواج زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند

پس از آنکه سپاهیان غزنوی راه مرو گشودند به مرور پناهندگان سیاسی، بازرگانان و مهاجران بی‌خانمان به هند روی آوردند؛ در میان ایشان، ورود صوفیان، قلندران، عالمان دینی، پیشوایان مذهبی و شاعران بیش از همه در رواج اندیشه، زبان و فرهنگ ایرانی در سرزمین هند مؤثّر افتاد. اینان به طور مستقیم با فکر و اندیشه و روح مردم سر و کار داشتند و به همین دلیل نیز تأثیرشان بیش از دیگر مهاجران بود. قاسم صافی می‌نویسد: «اگر بگوییم عرفای ایرانی و فارسی زبان بیش از هر کس در تبلیغ اسلام و گسترش فرهنگ اسلامی در شبه قاره نقش برجسته‌ای داشته‌اند و از مهم‌ترین منابع و سرچشمه‌های شیرین فارسی به شمارند، اغراق نکرده‌ایم.» (صافی، ص 116)

صوفیه در هند رسالت خود را تأمین سعادت معنوی می‌دانستند و معتقد بودند که در ازای حکومت سیاسی، حکومت معنوی به آنان تفویض شده‌است.

با اینکه به اعتقاد برخی، کهن‌ترین صوفی هند، ابوعلی السنندی است که در سال 161ق. 777م، با بایزید بسطامی دیدار کرده‌است؛ اما چنین به نظر می‌رسد که تصوّف، اوّل بار، در نیمه قرن 5م. 11ق.، در اطراف ملتان نضج گرفته و اوّلین صوفی که در آن نواحی سکنی گزیده شیخ صفی‌الدین کازرونی از مردم کازرون شیراز بوده‌است. (توفیق سبحانی، ص 178)

از سلسله‌های طریقت تا شروع دوره سلاطین دهلی (602ق. 1206م)، اطلاع دقیقی

غزنه و گسترش زبان فارسی دری در شبه‌قاره هند 369

در دست نیست؛ اما در زمان سلاطین دهلی دو طریقت عمده در هند وجود داشته‌است:
چشتیه و سهروردیه.

1. چشتیه

نخستین سلسله تصوف در شبه‌قاره، سلسله چشتیان است (صافی، ص 93). چشت نام روستایی نزدیک هرات است که خواجه ابواسحاق، مؤسس سلسله چشتیه، در قرن ششم، مدتی در آن روستا زیسته‌است. خواجه معین‌الدین سجزی (627ق.)، این سلسله را در هند رواج داده‌است. خواجه مدت هشت سال از مریدان سرسپرده عثمان هارونی چشتی بود و در طول این مدت موفق گردید دیدگاه خوبی نیست به تصوف به دست آورد. او در ابتدای سال 556 هجری، از ایران به هند وارد شده در سال 561 هجری، در اجمیر ساکن شد و در آنجا مدرسه‌ای برای تدریس تصوف ایجاد کرد. (Abdul Ghani, No. 2, p.273)

افزون بر اجمیر، دهلی و ناگور، دو مرکز دیگر سلسله چشتیه بودند؛ خواجه بختیار کاکي (633ق./1235م.) در دهلی و حمیدالدین ناگوری در ناگور فعالیت داشتند؛ البته بعدها خواجه فریدالدین گنج شکر (م 664ق./1265م.) نیز در اجودهن پنجاب مرکز دیگری تأسیس کرد.

برجسته‌ترین شخصیت این طریقت در هند، خواجه نظام‌الدین اولیا (725ق./1323م.) است. وی به واسطه تقوای زیاد، تأثیری عمیق بر مردم زمان خود و حتی پس از آن برجای گذاشت. او چهارمین مسندنشین طریقت چشتیه بود؛ خلفای او در مناطق مختلف هند خانقاه‌هایی ساختند و به تبلیغ پرداختند. (فقیهی، ص 9)

2. سهروردیه

این طریقت که به شیخ نجیب‌الدین عبدالقادر سهروردی (632ق./1234م.) می‌رسد؛ ابتدا در عراق گسترش یافته‌است سپس برخی از مریدان این سلسله به سبب آشفتگی اوضاع ایران و عراق به هند سفر کردند. بهاء‌الدین زکریا ملتانی در قرن 7ق./13م، این طریقت

را در هند گسترش داد (سبحانی، ص 181). بهاء‌الدین با ایلتمش (607-633ق./1210-1235م.)، روابط نزدیک داشت، بقیه مشایخ این طریقت نیز راه او را در ارتباط با سلاطین عصر ادامه دادند و فقط صدرالدین عارف (م 648ق./1285م.)، پسر و خلیفه بهاء‌الدین زکریا، زندگی مبتنی بر ریاضت و فقر را برگزید. سهروردیه معتقد بودند که ارتباط ایشان با سلاطین برای آن است که در آنان تأثیر اخلاقی و معنوی داشته باشند اما این ارتباط در شاخه اصلی سهروردیه ملتان به انحطاط اخلاقی منجر شد و محمد بن تغلق آخرین شیخ آنان یعنی خود را به قتل رساند و سهروردیه هند بر اثر حمله تیمور از هم پاشید. (بزم صوفیه، ص 25-29)

پس از چشتیه و سهروردیه دو طریقت عمده دیگر در هند رواج پیدا کرد که عبارت بودند از: نقشبندیه و قادریه

3. نقشبندیه

پیروان خواجه بهاء‌الدین محمد نقشبندی بخاری (791ق.) اند؛ و اصلتشان به بایزید بسطامی می‌رسد. این طریقت مورد حمایت بابر، پادشاه تیموری هند (932-937ق./1526-1530م.) بود و ممکن است همین حمایت به استقرار این فرقه در زمان اکبر به وسیله محمد باقی بالله کمک کرده باشد. اصل عمده اعتقاد اینان «وحدت شهود» است؛ بدین معنا که خداوند در دل بنده به وجود خود شهادت می‌دهد. (سبحانی، ص 183)

4. قادریه

این طریقت به عبدالقادر گیلانی (م 562ق./1166م.) می‌رسد و شایع‌ترین طریقت در هند امروز است. محمدغوث در هند اولین بار قادریه را رایج کرد. محمدغوث در 887ق./1482م. در اوچ خانقاهی برپا کرد که سال‌ها بعد در دوره سلسله مغولی هند به پایمردی شاه نعمت‌الله و مخدوم محمد گیلانی پایه‌هایش استوارتر شد (صافی، ص 93)

شایان ذکر است در هندوستان طریقت‌های دیگری نیز وجود داشته‌است. هجویری از دوازده طریقت نام برده‌است که از میان آنها، در قرن دهم، طریقت **شطاریه** رایج بود.

غزنه و گسترش زبان فارسی دری در شبه‌قاره هند 371

شیخ عبدالله این طریقت در جونپور و مالوه دایر کرده بود. برجسته‌ترین شیخ شطاری، محمد بن غوث گوالیاری (م 971ق/1563م.) است. وی با ظهیرالدین بابر، همایون و اکبر ارتباط داشت. او در سال 966 هجری به اگره رفت و اکبر را به سلک مریدان خود درآورد؛ اما پادشاه خیلی زود از وی برگشت. سال وفات او را 970 هجری، نوشته‌اند. (سبحانی، ص 183؛ صافی، ص 93)

همچنان که پیش از این آمد، در دوران حکومت سلاطین مسلمان در هند؛ به‌ویژه پس از حمله مغول به خراسان و عراق، سلسله‌های معروف صوفیه از نواحی مختلف به شهرهای شمالی و مرکزی حکومت اسلامی شبه‌قاره روی‌آور شدند. بنابر اعتقاد چند شعبه‌ها و شاخه‌های اهل تصوف در تمامی مناطق سرزمین هند در روستاها و نقاط دورافتاده پراکنده گردید، در مساجد و خانقاه‌ها و تکیه‌ها، با جدّ و جهد به تبلیغ و ترویج اسلام، به گونه‌ای که با ذوق و طبع و روحیات مردم بومی ملایم و سازگار باشد، اشتغال داشتند در این راه بیش از هر عامل دیگری مؤثر بوده‌اند (چند، ص 87) در تأیید تاراچند، ظهورالدین احمد می‌نویسد: «صوفیان و اولیاء الله در سده‌های هفتم و هشتم هجری قمری، اسلام را در آن سرزمین به نحو احسن گسترش دادند». (ظهورالدین احمد، ص 23)

در حقیقت تبلیغات و فعالیت‌های مشایخ صوفیه، عامل بسیار مهمی در رساندن پیام برابری و عدالت اسلامی به اعماق جامعه هندو بود. صرف‌نظر از صوفیان ایرانی و غیر ایرانی، تصوف را بیش از هر جریان مذهبی دیگر در اشاعه اسلام میان توده‌های هندو، مؤثر می‌داند. (ارشاد، ص 176)

صوفیانی که به شبه‌قاره هند وارد شده به تبلیغ اسلام و تعلیم تصوف پرداختند، در کنار نقش مؤثرشان بر اشاعه اسلام، در رواج زبان و ادب فارسی در میان توده‌های مردم هند نیز بسیار مؤثر افتادند؛ استاد ایرج افشار در یادداشتی بر مقالات عارف نوشاهی، زبان فارسی را بی‌هیچ شکی زبان تصوف اسلامی در هند می‌داند (افشار، ص 2). علیرضا نقوی، پژوهشگر هندی نیز معتقد است، صوفیه در تبلیغ و ترویج و گسترش زبان فارسی در هند سهم بزرگی داشته‌اند؛ چراکه از نزدیک با مردم در تماس بوده‌اند. (نقوی، ص 55).

زبان فارسی افزون‌بر آنکه زبان صوفیه برای تبلیغ اسلام و تصوف بود، زبان شعر و ادب صوفیانه‌ای بود که به نثر و نظم در شهرها و مراکز خانقاهی هند به‌وجود آمد و در گسترش زبان فارسی در میان توده مردم، تأثیر عمده به‌جای گذارد. جلالی نائینی، پیشرفت زبان و ادب فارسی در پهنه هند را بیش از هرچیز مرهون زحمات و تلاش‌های علما، شعرا، ادبا و صوفیانی می‌داند که در شهرها و قصبات، با مردم کم‌سواد و کم‌رشد، به زبان فارسی که زبان دین بود، تبلیغ و ترویج می‌کردند و از حمایت حکام مسلمانی که همگی به زبان فارسی سخن می‌گفتند، برخوردار بودند. (جلالی نائینی، ص 22)

نتیجه

نتیجه بحث را می‌توان در دو مورد خلاصه کرد:

1. از آنجا که اسلام از راه ایران به هند وارد شد، اسلام در هند به کلی رنگ ایرانی به خود گرفت و فارسی به عنوان زبان دین، تقدس یافت و ارزشمند گشت. در همین راستا پرسوال اسپیر می‌نویسد: «بیگانگانی که به هند آمده بودند؛ چه ترک، چه افغان یا عرب همگی از فرهنگ ایرانی و ادب فارسی متأثر بودند» (اسپیر، ج 2، ص 19)؛ رضا شعبانی نیز می‌نویسد: «زبان پارسی نه تنها واسطه ارتباط میان طبقات حکومتگر (سیاسی- نظامی) بود بلکه به دلیل ایفای نقش در نشر و گسترش اسلام که خود امروز قریب یک‌سوم جمعیت فعال علمی- اجتماعی شبه‌قاره را دربر می‌گیرد، مورد اعتنای مردم قرار می‌گرفت؛ شواهد بسیاری در دست است که نه تنها روحانیون مسلمان که حتی علمای روحانی مذاهب هندو برهمایی نیز از این زبان برای نشان دادن معیار علم و فضل خود به دیگران استفاده می‌کردند و تمسک به زبان پارسی یکی از معیارهای تشخیص دانش و بینش آنان بود.» (شعبانی، ص 120)

2. حکومت‌های مسلمانی که در شبه‌قاره به سلطنت نشستند، اغلب ترک بودند اما زبان دیوانی آنان فارسی بود. همانطور که گذشت، رسمیت زبان فارسی در شبه‌قاره مرهون تلاش‌های محمود غزنوی و سپس جانشینانش در لاهور بود، در دربار او و جانشینانش چون دربار سامانیان خدمت به زبان فارسی، بزرگترین سیاست و به منزله

غزنه و گسترش زبان فارسی دری در شبه‌قاره هند 373

آیین سلطنت به شمار می‌آمد. دیگر حاکمان مسلمانی که پس از غزنویان در مناطق مختلف شبه‌قاره به حکومت نشستند، در حمایت از زبان فارسی راه ایشان را ادامه دادند و در واقع آداب ملک‌داری و قواعد و آیین‌های دیوانی و درباری در طول هشت قرن حکومت اسلامی در هند، همان میراثی بود که از سامانیان به غزنویان و از غزنویان به سلسله‌های سلاطین دوره‌های بعد رسیده بود. اصغر آفتاب این ادعا را تأیید می‌کند که تا محمد بن قاسم (92ق.) تمام مهاجمان اسلامی، عرب و پاسداران تمدن عرب بوده‌اند؛ اما از امیر سبکتگین به بعد تمام کسانی که از راه افغانستان شبه‌قاره هند را مورد تهاجم قرار داده‌اند، پرچمدار فرهنگ و تمدن ایرانی بوده‌اند. رضا شعبانی معتقد است همان‌گونه که در قرن‌های متعدد دیگر از عصر غزنویان و غوریان به بعد متداول بود، این حاکمان نیز منشیان و مترسلان و ادیبان فارسی‌زبان در دستگاه خود داشتند و از آنجا که خود از ایران بدان سوی رفته و به ایرانی بودن شهرت داشتند، عناصر عمده حکومتی (سیاسی، نظامی، ادبی) را هم از میان ایرانیان و فارسی‌زبانان انتخاب می‌کردند (شعبانی، ص 122) دکتر فرهنگ ارشاد در تأیید همین مطلب می‌نویسد: «همراه با نفوذ مسلمانان، زبان‌های عربی، ترکی و فارسی در آن سرزمین رواج یافت؛ واژه‌های مذهبی عموماً عربی بودند، اسامی خاص مثل نام لباس‌ها، غذاها و کالاهایی که توسط ترک‌زبان‌ها به هند آمده بود، همچنان نام ترکی خود را حفظ کردند؛ اما فارسی، زبان نوشتاری، ادبی، رسمی و دیپلماسی بود» (ارشاد، ص 206). تا آنجا که به استناد سخنان پرفسور مجیب، هندوهایی که خواستار مقام‌های بالای حکومتی بودند کوشش می‌کردند زبان فارسی را یاد بگیرند (Mugeeb, p378) و بر این اساس به نظر می‌رسد برای اشغال مقام‌های عالی گرویدن به اسلام و دانستن زبان فارسی، حتی در حکومت ترکان، ضروری بوده‌است.

و در نهایت اینکه حضور دیوان‌سالاران ایرانی در دستگاه‌های حکومتی، یکی از دلایل عمده رواج فرهنگ و زبان فارسی در دربار سلاطین هند بوده‌است و در تمام این دوران، زبان فارسی، زبان رسمی دربار و دولت، زبان علمی و حتی زبان اقتصادی و بازرگانی شبه‌قاره بوده‌است.

منابع

- آفتاب، اصغر، *تاریخ‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، خانه فرهنگ ایران، لاهور 1364.
- افشار، ایرج، مقالات عارف نوشاهی، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشاری، تهران 1381.
- ارشاد، فرهنگ، *مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند*، انتشارات پژوهشگاه، علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران 1379.
- اسپیر، پرسوال، *تاریخ هند*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، نشر ادیان، تهران 1387.
- بدایونی، عبدالقادر، *منتخب‌التواریخ*، سه جلد، به تصحیح توفیق ه. سبحانی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران 1380.
- چند، تارا، «پیوندهای تمدن و فرهنگ هند و ایران»: ترجمه پرویز مهاجر، سخن، دوره پانزدهم 1343.
- حکمت. علی‌اصغر، سرزمین هند، انتشارات دانشگاه تهران، تهران 1337.
- جلالی نائینی، محمدرضا، هند در یک نگاه، انتشارات شیرازه، تهران 1375.
- رای بهانداری، سوجان (sujan RayBhandari)، *خلاصه‌التواریخ*، به تصحیح M.zafarHasan، دهلی 1918.
- زرین کوب، عبدالحسین، *روزگاران*، چاپ هفتم سخن، تهران، 1384.
- سبحانی، توفیق ه. *نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند*، انتشارات شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، تهران 1377.
- سیدعبدالله، *ادبیات فارسی در میان هندوان*، ترجمه دکتر محمد اسلم خان، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران 1371.
- شعبانی، رضا، «نقش ایرانیان در رشد و اعتلای فرهنگی شبه‌قاره هند»، *مجموعه مقالات روابط فرهنگی ایران و آسیا*، انتشارات مرکز مطالعات ایران و بین‌الملل، تهران [بی تا].
- شیمیل، آنه ماری، *ادبیات اسلامی هند*، ترجمه یعقوب آژند، امیرکبیر، تهران 1373.
- صافی، قاسم، *بهار ادب (تاریخ مختصر زبان و ادبیات فارسی در شبه‌قاره هند و پاکستان)*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران 1382.
- صدیقی، طاهره، *داستان‌سرایي فارسی در شبه‌قاره در دوره تیموریان*، مرکز تحقیقات فارسی

غزنه و گسترش زبان فارسی دری در شبه‌قاره هند 375

ایران و پاکستان، اسلام آباد 1377.

صفا، ذبیح الله، *تاریخ ادبیات در ایران* (5جلد)، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران 1362.
 ظهورالدین احمد (1)، *تاریخ ادب فارسی در پاکستان*، ترجمه دکتر شاهد چوهدری، انتشارات
 پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران 1385.

_____ (2)، *آغاز و ارتقای زبان فارسی در شبه‌قاره*، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و
 پاکستان، اسلام آباد و بخش اقبال‌شناسی دانشگاه پنجاب، لاهور 1378.

عزیز احمد، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمه نقی لطفی - محمدجعفر یاحقی، انتشارات
 کیهان با همکاری شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران 1367.

علیم اشرف‌خان، «روابط هند و ایران از دیدگاه زبان و ادبیات»، *مجله روابط فرهنگی هند و
 ایران*، (2001)، (Iranica-Indo). Volume: fifty four. India.Kolkata.Iran Society.

فقیهی، حسین، «مروری کوتاه به ویژگی‌های عرفانی و داستان‌سرایی امیر خسرو دهلوی»، *مجله
 تحقیقات فارسی*، بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی 2001-2002.

مصطفوی، رضا، «بررسی تحلیلی جایگاه زبان فارسی در شبه‌قاره»، *مجله تحقیقات فارسی*،
 بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی 2001-2002.

منشی، ابوالمعالی نصرالله، *ترجمه کلیله و دمنه*، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی طهرانی، چاپ
 هجدهم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران 1379.

نفیسی، سعید، «ادبیات فارسی در هندوستان»، *ارمغان*، سال دهم، شماره‌های 8-9 و 10، تهران
 (1308).

نقوی، علیرضا، *تذکره‌نویسی فارسی در هند و پاکستان*، تهران 1347.

نوروزی، جمشید، «جشن نوروز در دربار تیموریان هند»، *مطالعات تاریخ اسلام*، سال اول،
 شماره 4، تهران (بهار 1389).

هندوشاه استرآبادی، محمد قاسم، *تاریخ فرشته*، دو جلد، تصحیح دکتر محمد رضا نصیری،
 انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران 1387.

ABDUL GHANI MUHAMMAD, *Pre-Mughal Persian In Hindustan*, Vol
 II, Indian press LTD, Allahabad 1994.

Mujeeb, M The, *Indian Muslims*, London 1969.